

حرف درشت

انقراض هر چیز قراضه



یوریا عالمی

- ما یک دوستی داریم که مدام می‌رود در حیات و باغ و فعالیت می‌کند. به این دوست ما می‌گویند فعال محیط زیست.

فعال محیط زیست کسی است که فعالیت محیطی می‌کند، محیط هم یعنی سطح، همین که در کارش عمیق بشود، از محیط به مساحت تغییر می‌کند و می‌شود فعال مساحت زیست.

در این صورت به دلیل «تداخل مشاغل» با شغل ریاضی، امکان می‌تواند پلمبش کند.

توی مریخ، قدیم آدم‌های سیاسی وقتی بهشان فشار می‌آمد یا می‌بریدند، سیاست را می‌بوسیدند و می‌گذاشتند کنار و می‌رفتند باغی، مزرعه‌ای و جای فعالیت سیاسی، فعالیت باغی و محیط‌زیستی می‌کردند. الان فعالان محیط زیست انگشت‌به‌دهان حیران مانده‌اند که بروند کجا و چی کار کنند.

مسئله فعالیت اصولا خیلی مسئله مهمی برای ماست. اگر کسی کاری بکند می‌گویند فعالیت داری و مشکوکی. اگر با کسانی که فعال هستند بگو بخند کند می‌گویند بیش‌فعالی داری و مشکوکی. اگر هم هیچ فعالیتی نکنند و کلا غیرفعال باشند هم می‌گویند داری پتانسیل و انرژی‌ات را جمع می‌کنی و مشکوکی. بهترین وضعیت به نظر ما وضعیت شترمرغ است و بهترین فعالیت، فعالیت شترمرغی است، چراکه به شترمرغ گفتند چرا فعالیت سیاسی می‌کنی بیا بار ببر؟ گفت من مرغم.

گفتند چرا فعالیت اجتماعی می‌کنی بیا تخم بذار؟ گفت من شترم.

گفتند چرا فعالیت حقوق‌بشری می‌کنی بیا آواز بخوان؟ گفت من پلنگم.

گفتند چرا فعالیت زیست‌محیطی می‌کنی بیا برقص؟ گفت من بئرم.

از طرفی می‌گویند ببر در معرض انقراض است. چه عیبی دارد؟ الان همین فعالان محیط زیست اگر میلیون سال پیش بودند و برای عدم انقراض دایناسورها فعالیت می‌کردند خوب بود؟ وقتی یک چیزی قرار است منقرض شود، حتما به نفع همه است. مثل انقراض دایناسورها، مثل انقراض هر چیز قراضه.

به عالمی ایراد گرفتند که چرا کنگ حرف می‌زنی؟ ما می‌گوییم شما ببر، شما پلنگ، شما شیر. بیا این کیبورد و ستون مال شما، بینم چی کار می‌کنی!

شترق روزنامه

www.sharghdaily.ir

دوشنبه ۲۳ بهمن ۱۳۹۶ • ۲۵ جمادی‌الاول ۱۴۳۹ • ۱۲ فوریه ۲۰۱۸ • سال پانزدهم • شماره ۳۰۸۴ • ۱۶ صفحه اذان ظهر تهران ۱۲:۱۹ • اذان مغرب ۱۸:۰۲ • اذان صبح فردا ۵:۲۹ • طلوع آفتاب ۶:۵۴

روزنامه‌فرو

فardashargh@gmail.com

کارتون خواب



سپهیل محمدی

در آستانه ایام نوروز مجوز افزایش سقف برداشت از خودپردازها صادر شد.



زیر آسمان شهر

هزارراه برای دورزدن

امید شاهد

بانک مرکزی آنچنان با اطمینان از التزام بانک‌های دولتی و خصوصی به سود سپرده بخشنامه‌ای یک‌ساله ۱۵درصدی سخن می‌گفت که حتی یک درصد هم شک نکردم بانک یا مؤسسه‌ای بتواند خلاف این دستورالعمل قدمی بردارد. «محسن» در یکی از چندین‌وچند مؤسسه مالی و اعتباری حساب داشت، چندصباحی هم به قول خودش سودهای آنچنانی به جیب زده و از این بابت خشنود و خرسند بود. اوایل امسال در راستای ساماندهی مؤسسات مالی غیرمجاز، با بسته‌شدن ناگهانی حساب‌های مؤسسه موصوف، عیش چندین‌ماهه محسن منقص شد و تمام خوش‌باشی‌های گذشته به‌ناگهان رنگ باخت. پس از ماه‌ها حرف‌وحديث و کش‌وقوس‌های فراوان و عذاب‌دادن سپرده‌گذاران و به‌هم‌ریختن معادلات مالی صدها هزار نفر اعتمادکننده به تابلوهای سردر مؤسسات مالی و عبارت «تحت نظر بانک مرکزی» مندرج بر آنها، بالاخره قرار شد بانک و مؤسسه دیگری پرداخت مطالبات مؤسسه منحل‌ه برعهده بگیرد، تا اینکه چند وقت پیش اصل پول مال‌باخته را با کسر مبلغ قابل‌توجهی از آن (با احتساب مابه‌التفاوت سود دریافتی و سود متعارف ۱۵درصدی، ظاهرا از ابتدای سپرده‌گذاری) به وی پرداخت کردند. بانک پرداخت‌کننده به ایشان پیشنهاد جالبی داده بود مبنی بر اینکه چنانچه پولش را این بار در همین بانک سپرده‌گذاری کند، به‌جای ۱۵ درصد سود معمول سایر بانک‌ها، ۱۸ درصد سود دریافت خواهد کرد!

وسوسه سه درصد سود بیشتر دوباره محسن را متقاعد کرده بود پولش را در همین بانک بگذارد. چندوچون این مسئله و چگونگی اجرائی‌شدن پرداخت سود نامتعارف جدید برای من هم سؤال‌برانگیز بود. به‌توافق از مدیر محترم، شکل و الگوریتم پرداخت را جویا شدیم، در حالی که به‌رامی و با احتیاط حرف می‌زد، گفت: «ما اگر بخوایم هر ماه به شما ۱۸ درصد سود بدهیم بانک مرکزی به ما گیر می‌دهد، بنابراین برای حل این مشکل! به جای ۱۲ ماه، ۱۴ ماه به شما سود می‌دهیم، به این صورت که در ماه اول به جای یک سود، سه سود به حساب شما واریز می‌شود، سپس در ۱۱ ماه دیگر، ماهانه همان سود ۱۵درصدی ریخته می‌شود...!» مدیر در حالی که داشت به‌اصطلاح قاپ محسن را برای جلب سرمایه می‌دزدید، پسرده از کلک دوم بانک متبوعش برداشت و افزود: «برای اینکه حساب‌ها از طرف بانک مرکزی مانیتورینگ نشود، سود ماه اول را سر ماه به حساب می‌ریزیم، اما دو تا سود اضافی را چند روز بعد واریز می‌کنیم!...».

اگرچه با یک چرتکه‌انداختن ساده، سود واریزی سالانه با این ترفند ۱۷/۵ درصد می‌شود و نه ۱۸ درصد، ولی همین کلک‌های ساده در نوع خود بیانگر آن است که همیشه راهی برای دورزدن وجود دارد! حالا بانک محترم مرکزی بخشنامه قرص و محکم و غیرقابل تخطی‌پندارانه‌اش را به مناسبت‌های مختلف به‌رخ بکشد و در رسانه‌ها برای متخبطیان خوتوشان بکشد!

به محسن پیشنهاد کردم از یک سوراخ دو بار گزیده نشود و بار دیگر فریب سود غیرمتعارف را نخورد که فرداروزی چه‌بسا دوباره مثل دفعه قبل، مبالغ اضافی دریافتی را به بهانه‌های مختلف از حلقومش بیرون بکشند! به مدیر هم گفتم: حساب جاری ما را که هیچ سود ندارد، ببند و باز رهامن ز بند سود و زیان!

آکادمی

اعتراض به جهالت مدعیان

بغداد طیبیان را آتش می‌زنند؛ انگار تنها در این کلمات نوای آشنایی می‌شنوند که آزادمنشانه پاسخ‌گویی را به دو طرف دعوا! می‌سپارند. اما بیشترین توقع از عالمان و روحانیونی است که در مراجعه به پزشکان در ردیف بهترین و منطقی‌ترین بیماران یا همراه بیمار قرار می‌گیرند، جایگاه واقعی معنویات و سنت‌ها را در دانش جدید می‌شناسند و مقرر است نقشی بی‌پدیل در مناقشه انسان با تقدیر و مصائب بازی کنند.

آیا با وجود تمام این فرهختگان و راست‌اندیشان در مقابله با آنچه طشت ناراستی‌اش از بام افتاده هم لازم است تنها خود طیبیان پیرانه‌سر خسته از کار و آموزش در دفاع از شاگردان و جوانان دست‌به‌کار شوند؟ ظاهرا چنین است، چراکه ناباوری ملی ما به دانش، بیش از همه خود را در طب نشان می‌دهد. اگر این ناباوری نبود، هرکس همان‌طور که در برابر هر مهملی موضع می‌گیرد، در اینجا هم ساکت نمی‌ماند. «ت. لنیستر»، از حکمای بزرگ وستروس، گفته است: «بسیاری از مخرقات به حیات خود ادامه می‌دهند تنها به این دلیل که مخالف جدی ندارند».

یادداشت

جشنواره فجر: نه، این راه رستگاری نبود

آنها که با جوانان سر ستیز دارند، این بار هوشیارانه عمل کردند و اجازه ندادند توفیق غیرمنتظره‌ای از نوع سعید روستایی که دو سال پیش در ۲۶سالگی‌اش در جشنواره فیلم فجر با «ابد و یک روز» همه را مات کرد تکرار شود. آنها به «حل مسئله با حذف مسئله» روی آوردند.

قدیمی‌ها و بدنه‌ای‌ها که ناتوانی‌شان در رقابت با جوان‌ها را «حرفه‌ای‌گری» قلمداد می‌کنند به لشکرکشی روی آوردند و خیلی‌ها را از ثروتشان – مخاطبان سینمای ایران – محروم کردند. کنارگذاشتن فیلم‌هایی مثلا از نوع «هت‌تریک» رامتین لوافی یا «رضا»ی علیرضا معتمدی یا «آستیکمات» مجیدرضا مصطفوی در چنین قابی جای داشت. به برکت آن لشکرکشی بوده که «دراس» پویا بادکوبه راهی جشنواره برلین شده و جایی در جشنواره فجر پیدا نکرده یا کمی پیش‌تر «تمارض» عبد آبست دنیا را دور زده و هرچند در ایران هم با فروش خوبی روبه‌رو شده، اما راهی به جشنواره فجر پیدا نکرده است.

بدنه اصلی جشنواره را آنهایی تشکیل دادند که نیازی به ویتترین جشنواره نداشته و ندارند. آیا ابراهیم حاتمی‌کیا نیازی به جشنواره دارد که راهی بخش مسابقه شود؟ رضا عطاران چطور؟

در چنین قابی جشنواره فیلم فجر بدون معرفی چهره‌ای متفاوت و بدون حرفی نو پایان یافت، بدون شور. با ترکیب ملغمه‌واری که تنوع سینمای ایران را به سرخه گرفت. با فیلم شعارزده‌ای از نوع «لاتاری» که آن را تک‌خال خواندند؛ همان فیلمی که دخترک گریخته به آن سوی آب برای چند دالر را ترکیبی بخشی شد تا به پایش همسایه‌ها را قتل‌عام کنند، همین‌طور یکی، دو فیلم ظاهرا کم‌دی از نوع «خجالت نکش» که در بهترین شکل، یادآور آیت‌م‌های بی‌مره مهران مدیری بودند یا اثر مثلا فرم‌گرایانه‌ای از نوع «سو-تفاهم» که فیلم‌ساز و بازیگرش نمی‌توانستند در تلویزیون توضیح دهند چه ساخته‌اند، به‌علاوه دو اثر مستند و یک انیمیشن که در چنین ملغمه‌ای غرق شدند.

مدیران فرهنگی، حضرات خانه سینما و هیئت انتخاب به‌جای ایستادن در کنار جوانان و اعتراض به حذف آثار نادیده‌گرفته‌شده، درها را بستند و جشنواره را آمیخته با تنگ‌نظری کردند؛ همان‌هایی که سینمای ایران را مال خود خوانده‌اند و سرچشمه‌ها را بسته‌اند.... همان‌هایی که یادشان رفته راه رستگاری سینمای ایران از این سو نیست و نمی‌توان با میخ و چکش در برابر انگاره‌های نو ایستاد، همان‌هایی که این‌بار خوشبختانه یا بدبختانه، یادگاری بر جای گذاشتند فراموش نشدنی: احتمالا نامیدکننده‌ترین و بدترین دوره تاریخ جشنواره را.

دور دنیا

هیچ چیز بیشتر از تغییر، ضروری نیست

ناشی از زیست‌شناسی یا اقتصاد در نظر گرفته می‌شود، درحالی‌که وجود داشت، ولی واقعا این‌طور نیست. یک زمان همین تصور درباره حق رأی زنان نیز وجود داشت. در سه سال گذشته نابرابری در پرداخت حقوق در بریتانیا به حدود ۱۸ درصد رسیده و جای خود باقی مانده است و علت آن هم خلأ قانونی و مشکلات فرهنگی است. پس از آنکه گزارش‌شی منتشر شد که نشان می‌داد شکاف جنسیتی بزرگی در پرداخت حقوق و دستمزد در شبکه BBC وجود دارد، مشخص شد که مجریان مرد این مؤسسه خیلی بیشتر از مجریان زن دستمزد می‌گیرند. در آنجا نیز برخی از مردان که موضوع به آنها مربوط می‌شد (نه همه)، بی‌تفاوت ماندند و شانه‌ای بالا انداختند. انگار به زبان بی‌زانی می‌گفتند: البته، این خیلی ناراحت‌کننده است اما تقصیر من چیست که من از جنسیت‌گرایی نهادینه‌شده بهره می‌برم؟ این را با آقایان مدیر بالادستی مطرح کنید. واقعا از ما انتظار دارید که حقوق و دستمزدمان را با زنان تقسیم کنیم؟ یا اعصاب کنیم؟

در واقع چنین انتظاری هم نمی‌رود اما مردان می‌توانند از طرف زنان لایسی کنند – و همه ما می‌توانیم، اگر چهره‌های مشهور پاردمیانی کنند – درصورتی‌که شرایط عوض نشود، صدای اعتراضشان را بلند کنند. شکاف جنسیتی در پرداخت دستمزد نیز برای خود مراتبی دارد. داده‌های آماری نشان می‌دهد که مشکلات بزرگ‌تری پیش پای زنان از اقلیت‌های نژادی و همچنین زنان معلول وجود دارد و این مسئله بیانگر فقدان تعادل اجتماعی است. افرادی که هیچ دلیل دیگری غیر از جنسیت، طبقه یا نژاد برای پرداخت دستمزد بالا به آنها وجود ندارد، از واژه «تجربه» به‌عنوان دستاویزی برای پوشاندن مسئله استفاده می‌کنند.

البته در این میان چالش‌هایی نیز وجود دارد که لزوما ریشه در جنسیت‌گرایی نهادینه‌شده ندارد. این کار همیشه آسان‌تر است که کارکنان تازه‌کاری استخدام شوند که کمتر از آنچه باید دریافت کنند، تا آنکه به کارمدان ارتقای رتبه و حقوق داده شود و دستمزد بیشتر به آنها پرداخته شود. به‌همین‌دلیل لازم است که اقدامات اصلاحی قاطع و بدون فوت وقت انجام شود.



حمیدرضا صدر

قدیمی‌ها و بدنه‌ای‌ها که ناتوانی‌شان در رقابت با جوان‌ها را «حرفه‌ای‌گری» قلمداد می‌کنند به لشکرکشی روی آوردند و خیلی‌ها را از ثروتشان – مخاطبان سینمای ایران – محروم کردند. کنارگذاشتن فیلم‌هایی مثلا از نوع «هت‌تریک» رامتین لوافی یا «رضا»ی علیرضا معتمدی یا «آستیکمات» مجیدرضا مصطفوی در چنین قابی جای داشت. به برکت آن لشکرکشی بوده که «دراس» پویا بادکوبه راهی جشنواره برلین شده و جایی در جشنواره فجر پیدا نکرده یا کمی پیش‌تر «تمارض» عبد آبست دنیا را دور زده و هرچند در ایران هم با فروش خوبی روبه‌رو شده، اما راهی به جشنواره فجر پیدا نکرده است.

بدنه اصلی جشنواره را آنهایی تشکیل دادند که نیازی به ویتترین جشنواره نداشته و ندارند. آیا ابراهیم حاتمی‌کیا نیازی به جشنواره دارد که راهی بخش مسابقه شود؟ رضا عطاران چطور؟

در چنین قابی جشنواره فیلم فجر بدون معرفی چهره‌ای متفاوت و بدون حرفی نو پایان یافت، بدون شور. با ترکیب ملغمه‌واری که تنوع سینمای ایران را به سرخه گرفت. با فیلم شعارزده‌ای از نوع «لاتاری» که آن را تک‌خال خواندند؛ همان فیلمی که دخترک گریخته به آن سوی آب برای چند دالر را ترکیبی بخشی شد تا به پایش همسایه‌ها را قتل‌عام کنند، همین‌طور یکی، دو فیلم ظاهرا کم‌دی از نوع «خجالت نکش» که در بهترین شکل، یادآور آیت‌م‌های بی‌مره مهران مدیری بودند یا اثر مثلا فرم‌گرایانه‌ای از نوع «سو-تفاهم» که فیلم‌ساز و بازیگرش نمی‌توانستند در تلویزیون توضیح دهند چه ساخته‌اند، به‌علاوه دو اثر مستند و یک انیمیشن که در چنین ملغمه‌ای غرق شدند.

مدیران فرهنگی، حضرات خانه سینما و هیئت انتخاب به‌جای ایستادن در کنار جوانان و اعتراض به حذف آثار نادیده‌گرفته‌شده، درها را بستند و جشنواره را آمیخته با تنگ‌نظری کردند؛ همان‌هایی که سینمای ایران را مال خود خوانده‌اند و سرچشمه‌ها را بسته‌اند.... همان‌هایی که یادشان رفته راه رستگاری سینمای ایران از این سو نیست و نمی‌توان با میخ و چکش در برابر انگاره‌های نو ایستاد، همان‌هایی که این‌بار خوشبختانه یا بدبختانه، یادگاری بر جای گذاشتند فراموش نشدنی: احتمالا نامیدکننده‌ترین و بدترین دوره تاریخ جشنواره را.